

موانع شکل گیری و پایداری دولت-ملت در افغانستان چیست؟

محمد اکرام اندیشمند

چرا در افغانستان دولت ملی مدرن شکل نگرفت؟ در حالی که این کشور یا بخشی از سرزمینی که امروز افغانستان نام یافته است، شاهد تشکیل امپراتوری ها و دولت های بزرگ مقتدر و توسعه طلب بود. ولایاتی چون بلخ، غزنی و هرات مراکز برخی از این امپراتوری ها بودند. خانواده های حکومت گر در این خطه قرار داشتند و حتی حکومت گرانی از این جا چون: غزنویان، غوریان، لودی ها، سوری ها و بابری ها به تشکیل امپراتوری و حکومت های مختلف در شبه قاره هند پرداختند. عدم شکل گیری دولت های ملی مدرن ریشه در عوامل مختلف دارد. از عوامل سیاسی، تا موانع اجتماعی و ساختاری، معضلات فرهنگی، مؤلفه های اقتصادی، چالشهای امنیتی، ناسازگارهای جغرافیایی، موانع خارجی و غیره. ریشه های ناکامی دولت ملی مدرن و نافرجامی روند دولت-ملت سازی را در این عوامل میتوان به جستجو گرفت:

1- عوامل سیاسی:

عوامل سیاسی در ابعاد مختلف به عنوان یک چالش، شکل گیری دولت های مدرن و ملی را در دو سده اخیر عقیم ساخت. کسب قدرت سیاسی نه از طریق انتخاب مردم، بلکه از راه منازعه و جنگ بر سر قدرت، عامل منفی در دولت-ملت سازی و شکل دهی دولت ملی مدرن است. وابستگی دولت ها و زمام داران افغانستان به حمایت خارجی چه در عرصه کسب قدرت سیاسی و چه در جهت تداوم اقتدار، با میزان متفاوت در دوسده اخیر، بخش دیگری از چالش ها را در فرایند دولت-ملت سازی تشکیل میدهد. ضعف و یا نبود مشروعیت دولت ها و زمام داران غالب و برآمده از منازعات خونین قدرت، آنها را در شکل دهی دولت ملی مدن ناتوان می سازد.

استبداد و مطلق العنانی زمام داران در تاریخ معاصر افغانستان همیشه و پیوسته راه را به تشکیل دولت های مدرن و ملی بسته است. در حالی که مشارکت سیاسی و کثرت پذیری از الزامات شکل گیری دولت ملی و مدرن شمرده می شود، استبداد سیاسی و انحصارگرایی بر مبنای تبعیض قومی، قبیله ای، زبانی و مذهبی بستر این مشارکت را تخریب می کند.

اگر عبدالرحمن خان به عنوان مؤسس افغانستان معاصر در جغرافیای فعلی آن و بنیانگذار یک دولت با برخورداری از حاکمیت سرزمینی مدنظر گرفته شود، او این دولت و حاکمیت را با تبعیض قبیله ای شکل داد. افزون بر آنکه سرداران و افراد شاخص قبیله خودش یعنی قبیله حاکم محمدزایی را مشمول حقوق گزاف و مستمر ماهانه ساخت، برای هر یک از مردان این قبیله چهارصد روپیه و برای زنان قبیله مذکور سیصد روپیه "تنخواه نسبی" (حقوق ماهانه برمبنای پیوند خونی با قبیله مذکور) تعیین کرد.

در دوران شکل‌گیری دولت‌های مدرن ملی و تکوین ملت-دولت به خصوص در سده بیستم که حتی این تحول، کشورهای شرقی و آسیایی آزاد شده از بند استعمار را در بر گرفت، نظام سیاسی افغانستان در مسیر تمرکز قدرت خانوادگی قبیله محور و قوم‌گرا تداوم یافت. این حرکت و حیات ناقص و معیوب سیاسی مانع رشد و تقویت نظام سیاسی معطوف بر تفکر ملی و مشارکت ملی می‌شد.

ایجاد دولت آیدئولوژیک یکی دیگر از عوامل بازدارنده در جهت دولت مدرن ملی و تشکیل دولت-ملت است. افغانستان در چهل دهه اخیر شاهد دولت‌های آیدئولوژیک چپ و راست بود. دولت‌های آیدئولوژیک قادر به شکل‌دهی دولت ملی مدرن نمی‌شوند. نظام‌های سیاسی آیدئولوژیک، نظام‌های توتالیتر و تمامیت‌خواه هستند که آزاد اندیشی و کثرت‌گرایی را از جامعه می‌گیرند. جامعه در نظام حاکم آیدئولوژیک، اتباع و رعیت هستند تا شهروند.

یکی از ویژگی‌های دولت آیدئولوژیک که با دولت ملی مدرن ناسازگار و بیگانه است، به نبود شایستگی، عدم مسئولیت و عدم پاسخگویی حاکمان در برابر جامعه و مردم بر میگردد. حاکمان یک دولت آیدئولوژیک بر مبنای شایستگی و تخصص به حکومت گماشته نمی‌شوند.

2- عامل ساختاری:

ساختار نظامی سیاسی حاکم بر افغانستان در تمام دوران شکل‌گیری دولت‌های مدرن و ملی در سایر کشورها، ساختار نامساعد و ناقص در جهت تشکیل دولت‌های مدرن ملی محسوب می‌شود. از سلطنت امیر عبدالرحمن خان تا امروز در دومین دهه قرن بیست و یکم، ساختار نظام سیاسی متناسب با شکل‌گیری یک دولت ملی و مدرن شکل نگرفت. در تمام این سالها، یا نظام سلطنتی قبیله‌یی حاکم بود و سلاطین به دودمان خاص یک قبیله تعلق داشت و یا در طول چهار دهه اخیر جای سلطنت را نظام جمهوری گرفت.

بنیاد قومی و قبیله‌یی قدرت در افغانستان به تمرکز و انحصار کامل قدرت انجامید و مانع تقسیم قدرت و مشارکت مردم در اقتدار سیاسی شد. این انحصار و تمرکز قدرت هر گونه راه را برای تشکیل یک دولت ملی و مدرن که با مشارکت قدرت میسر بود، مسدود کرد. انحصار قومی و قبیله‌یی قدرت، اعتماد ملی را عقیم ساخت و موجب گسترش مدیریت ناسالم و فاسد گردید.

نظام‌های جمهوری در واقع جمهوری سلطنتی و نظام‌های توتالیتر آیدئولوژیک بودند؛ نظام‌های که مشروعیت را نه از مردم که از اعمال زور با کودتاهای نظامی و یا با شورش مسلحانه و جنگ گرفتند. ساختار نظام‌های سلطنتی و جمهوری در افغانستان بگونه‌ای بود که زمینه را به تشکیل دولت‌های مدرن و ملی ناهموار می‌ساخت. در رژیم‌های سلطنتی، نه تنها هیچگونه برنامه‌ای در جهت تکوین و قوام جامعه شهروندی وجود نداشت، بلکه جامعه به عنوان تابع و رعیت حاکمان آنهم بگونه تبعیض آمیز و نا برابر باقی ماند. در جمهوری‌های آیدئولوژیک، به خصوص در جمهوری دمکراتیک خلق که تمام قدرت سیاسی در انحصار یک حزب قرار گرفت، با جامعه بر مبنای باورهای این حزب رفتار شد.

عامل خارجی:

عامل خارجی پیوسته یکی از عوامل قابل بحث در پروسه دولت-ملت سازی افغانستان است. سه موضع مهم در این مورد قابل تذکر است:

الف : منازعه دیورند:

تأثیر گذار ترین عامل در سیاست خارجی دولت ها و زمام داران افغانستان بر تشکیل دولت ملی مدرن و پروسه دولت-ملت سازی، منازعه دیورند است. منازعه ارضی و مرزی دیورند با پاکستان، بستر شکل گیری دولت ملی و مدرن را ناهموار ساخت.

توافقنامه دیورند از نام سرهینری مارتمر دیورند وزیر خارجه هند بریتانیایی گرفته شده است که در سال 1893 به عنوان رئیس هیئت دولت انگلیسی هند این موافقتنامه را بر سر تعیین مرزهای شرقی و جنوبی افغانستان با امیر عبدالرحمن به امضاء رساند. توافقنامه مذکور سپس از سوی شاهانی پس از امیر عبدالرحمن شامل: امیر حبیب الله در 1905، امیرامان الله در 1919 و 1923، محمدنادرشاه در 1933 و محمد ظاهر شاه تا 1949 مورد تأیید قرار گرفت. اما پس از استقلال شبه قاره و تشکیل پاکستان نارضایتی هایی میان سرداران حاکم در سلطنت محمد ظاهرشاه بوجود آمد و معاهده مذکور و سایر معاهدات قبلی میان دولت برتانوی هند و افغانستان را پارلمان افغانستان پس از بمباران مغولگی پکتیا در سال 1949 ملغی اعلان کرد. از آن بعد زمام داران افغانستان با سیاست های متناقض و غیرشفاف، معاهده دیورند را به منازعه مزمن و لاینحل میان دو کشور تبدیل کردند که تا اکنون ادامه دارد.

سیاست دولت ها و زمام داران افغانستان بر این منازعه بر مبنای قومیت شکل گرفت، در حالی که ایجاد منافع مشترک ملی در یک کشور ناهمگون از لحاظ قومی و زبانی بخشی از الزامات شکل گیری دولت-ملت سازی است، اما زمام داران افغانستان دیورند را به عنوان مرز جدایی پشتونها بدو کشور، غیر قابل پذیرش تلقی کردند. و این تلقی، بازتاب دهنده منافع قومی سایر اقوام نبود.

در جامعه سیاسی و روشنفکری اقوام غیر پشتون، استمرار منازعه دیورند با رویکرد معطوف به قومیت، ابزاری در جهت تضعیف موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان به عنوان اتباع و شهروند کشور ارزیابی می شد. اما حاملان و حامیان قومی این داعیه در درون و بیرون دولت های افغانستان، چنین ارزیابی و نگرانی را مساوی به خیانت ملی می پنداشتند. بدین ترتیب، موضوع دیورند به یک چالش خطر ناک تبدیل شد که تکوین دولت-ملت را در افغانستان به گروگان گرفت. منازعه دیورند هویت افغانستان را به عنوان یک کشور فاقد قلمرو تثبیت شده جغرافیایی خدشه دار کرد، در حالی که موجودیت و هویت یک کشور مستلزم مرز معین و تثبیت شده است تا هویت ملی و دولت-ملت در محدوده همان مرزها شکل بگیرد.

ب : رقابت های استعماری و جنگ سرد:

افغانستان در تاریخ معاصر خود پیوسته به عنوان منطقه رقابت در بازیهای استعماری قدرت های توسعه طلب به خصوص روس ها و انگلیس ها و سپس امریکایی ها مورد توجه بود. "ژوف رودیارد کیپلینگ" (Joseph Rudyard Kipling) (1865-1936) شاعر و رومان نویس انگلیسی متولد شهر بمبئی هندوستان رقابت میان بریتانیا و روسیه تزاری را بر سر آسیای میانه که دوازه عبور روس ها بسوی شبه قاره هند بود، بازی بزرگ (Great game) نامید. اما افغانستان به مثابه گلوگاه عبور به سرزمین هند به میدان بازیگران این بازی بزرگ تبدیل شد. پس از سقوط دولت تزاری روسیه در سال 1917 که حزب بلشویک روسیه برهبری لنین، دولت سوسیالیستی شوروی را ایجاد کردند این بازی همچنان ادامه یافت. در پایان جنگ دوم جهانی در یکطرف بازی بزرگ ایالات متحده آمریکا جانشین بریتانیا شد و رقابت به شکل جنگ سرد میان دو بلوک سوسیالیستی و سرمایه داری تشدید یافت. رقابت های جنگ سرد، افغانستان را در دهه هشتاد به میدان جنگ گرم این رقابت ها مبدل کرد. این جنگ که یک و نیم دهه طول کشید و بی ثباتی زاده آن دوران تا اکنون ادامه دارد، افغانستان را بیشتر از پیش متشتت و متفرق ساخت. شگاف های قومی و زبانی عمیق و گسترده شد. دخالت خارجی در این افتراق افزایش یافت.

توسعه طلبی قدرت های بازیگر و رقابت میان آنها و سیاست نادرست و ناکام داخلی دولت ها و زمام داران افغانستان در بهره گیری از این رقابت ها، افغانستان را در مقاطع مختلف قربانی ساخت. تبعات این قربانی قبل از همه به شکل گیری دولت ملی مدرن صدمه جدی وارد کرد و پروسه دولت-ملت سازی محقق نشد. افغانستان در دوران جنگ سرد و به خصوص پس از فروپاشی شوروی به میدان رقابت و مخاصمت کشورهای منطقه نیز تبدیل گردید. رقابت و خصومت میان هند و پاکستان، رقابت و خصومت میان ایران شیعه و عربستان سنی. بازی و رقابت به خصوص در سه دهه اخیر و به ویژه در یک و نیم دهه اخیر میان کشورهای سنی عرب حوزه خلیج فارس و دولت شیعه حاکم بر ایران در میدان افغانستان بصورت فزاینده شدت گرفت. این بازی ها بحران دولت-ملت سازی را در افغانستان وارد مرحله جدید دشواری و پیچیدگی های عمیق ساخت.

ج : نقش خارجی در تفرقه قومی:

قدرت ها و حلقه های خارجی از قدرت های جهانی تا همسایگان، پیوسته در گسترش ناهمگرایی و تفرقه قومی و زبانی و مذهبی در افغانستان نقش منفی داشته اند. بریتانیا به عنوان قدرت استعماری رقیب با روسیه تزاری که شبه قاره هند را تا اواسط سده بیستم در سلطه داشت، نقش بسیار منفی در تفرقه و تضعیف افغانستان پس از ورود به شبه قاره هند ایفا کردند. این تفرقه نه تنها بر مبنای قومیت بود، بلکه پیوسته میان شاهان و شهزادگان دوقبيله سدوزایی و محمد زایی و در داخل میان هر کدام از سران مدعی قدرت هر دو قبيله تفرقه و خصومت را تشدید کردند. به قول "آلبرت ای": «انگلستان علی رغم آنکه افغانستان را به عنوان کشور حایل قرار داده بود تا از نفوذ روسیه تزار و بعد اتحاد جماهیر

شوروی به شبه قاره هند جلوگیری کند، اما در راستای اهداف استعماری خود در پی تسلط گسترده تر در مناطق حساسی چون قندهار، کابل، کوپته و پشاور که از افغانستان به هندوستان منتهی می شدند، بود. برای دست یابی به هدف فوق انگلستان تلاش های گسترده ای را انجام داد؛ و در این راستا سعی کرد افرادی را در کابل سر قدرت بگمارد که حامی و طرفدار انگلیس باشد و این امر موجب اختلافات و کشمکش های سیاسی در افغانستان و در نهایت باعث واگرایی اجتماعی و عدم شکل گیری ملت واحد در افغانستان گردید.»

انگلیس ها نخست تلاش کردند تا قدرت شاه زمان را که در صدد نفوذ بر هند بود، تضعیف کنند. سپس از برادران سدوزایی در منازعه قدرت استفاده کردند. با شاه شجاع در 1839 معاهده سه جانبه لاهور را امضاء کردند و او را برای تصاحب سلطنت با قوای نظامی خود همکاری کردند. پس از آن که هرچند در نخستین جنگ در سال 1842 که شاه شجاع کشته شد، افغانستان را ترک کردند، اما دوست محمد خان را مورد حمایت قرار دادند.

نمونه دیگر نفاق افگنی انگلیس را در جنگ میان سردار عبدالرحمن و سردار ایوب خان می توان دید که انگلیس ها از سردار عبدالرحمن جانبداری کردند و ایوب خان شکست خورد. در زمان بازگشت نادر خان و برادرانش از فرانسه که علیه حبیب الله کلکانی وارد جنگ شدند نیز با نادر خان همکاری کردند.

روسیه تزاری و سپس دولت بلشویکی یا اتحاد شوروی نیز با کارت قومی در افغانستان بازی کردند. حتی دولت شوروی که حزب دموکراتیک خلق را به عنوان حزب مارکسیست-لنینیست طرفدار مسکو مورد حمایت قرار داد، از همان آغاز شکل گیری حزب، دو جناح خلق و پرچم را بصورت جداگانه مورد توجه و حمایت قرار داد. این دو جناح بیشتر با هویت و تعلقات قومی شناخته می شدند.

کشورهای ایران و پاکستان نیز همچون قدرت های استعماری به تفرقه قومی و مذهبی در افغانستان دامن زدند. کشورفارس که در زمان حاکمیت صفوی ها با زور و خشونت شاهان صفوی شیعه ساخته شد، سپس پیوسته در افغانستان بر مبنای تفرقه مذهبی به دخالت پرداخت.

3- منازعه درونی قدرت:

یکی از عواملی که پیوسته مانع تشکیل دولت های مدرن و ملی در افغانستان معاصر شد، به منازعه درونی قدرت بر میگردد. منازعه قدرت در حالی که با اندیشه ملت سازی و تشکیل دولت-ملت تعارض داشت، هر گونه مجال و فرصتی را در این جهت هم در عرصه تیوری و هم در میدان عمل از دولت ها و دولتمداران می گرفت. منازعه قدرت تا دهه هفتاد قرن بیستم منازعه قبیله یی و عشیره یی و منازعه خانوادگی شاه و شاهزادگان قبیله حاکم بود. منازعه میان شاهان و شاهزادگان قبیله سدوزایی. منازعه قدرت میان قبیله سدوزایی و محمدزایی و جنگ مداوم و بی پایان در درون سران حاکم این قبایل. منازعاتی که بر سر دسترسی به قدرت، حفظ قدرت و توسعه قدرت پیوسته ادامه می یافت.

نکته مهم در منازعه قبیله‌ی قدرت به همین محدودیت منازعه در یک قوم یعنی قوم پشتون و به همین دوقبیله مشخص سدوزایی و محمد زایی و سپس جنگ درونی قدرت میان سرداران محمدزایی بر میگشت. هرچند قبایل غلجایی پشتون که گاهی در منازعه قدرت ظاهر شدند، اما جنگ قدرت را بصورت جدی در تصاحب اقتدار از دو قبیله دیگر پیگیری نکردند.

شگفت آور این است که سایر اقوام غیر پشتون تا اواخر دهه سوم قرن بیستم نه تنها سعی در جهت دسترسی به قدرت سیاسی نداشتند، بلکه اندیشه دسترسی به قدرت سیاسی را در سر نمی پروراندند. میر عبدالقادر هوپانی در جنگ دوم افغانستان و انگلیس ها وقتی قوای انگلیس را در نبود سلطان و دولتی شکست داد، مردم در چاریکار او را به پادشاهی برگزیدند اما وی پادشاهی را نپذیرفت و بروی زیورات نقره‌ی که از قریه های جمع کرد این بیت را ضرب زد و به امیرعبدالرحمن خان در شمال رود آمو فرستاد:

می کنم دیوانگی تا بر سرم غوغا شود

سکه بر زر میزنم تا صاحبش پیدا شود

اما سپس در پایان دهه شصت سده بیستم که سلطنت محمدظاهرشاه بدنبال این منازعات قبیله‌ی قدرت با کودتای پسرکاکا و شوهر خواهرش محمدداود بر افتید، منازعات قبیله‌ی قدرت جایش را به منازعات گروهی و قومی قدرت داد؛ هر چند در ظاهر، طرف های دخیل و درگیر این منازعه که احزاب و گروه های سیاسی- نظامی بودند ماهیت قومی نزاع قدرت را کتمان میکردند.

در سالهای حکومت حزب دموکراتیک خلق، منازعه قدرت با این رویکرد، تشدید و عمیق شد. در سالهای پس از فروپاشی حاکمیت این حزب، در دوره حکومت مجاهدین و حکومت طالبان، شدت منازعه قومی قدرت گسترش پیدا کرد و ابعاد بیشتر یافت. تصاحب اقتدار سیاسی هر چند بسیار ضعیف و ناپایدار توسط گروه های سیاسی-دینی و نظامی-قومی برهبری استادبرهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود، نکته عطف منازعه قومی قدرت شمرده می شد. انورالحق احدی رهبر حزب سوسیال دموکرات افغانستان یا افغان ملت، این انتقال و تصاحب قدرت را زوال حاکمیت پشتونها خواند. بخشی از مؤلفه های ظهور طالبان، ریشه در این منازعه قومی قدرت داشت.

پیامد منازعه قدرت در اشکال گوناگون، ناهمگونی و ناهمگرایی قومی و زبانی را پیچیده تر ساخت و به همان حد، شکل گیری دولت مدرن ملی را دور از دسترس قرار داد.

4- عامل فرهنگی:

بستر نامساعد فرهنگی در جهت شکل گیری دولت ملی مدرن بصورت مداوم و پیوسته یکی از عوامل ناپایداری و ناکامی دولت مذکور را در افغانستان تشکیل میدهد. عامل فرهنگی شامل سطح بسیار پایین سواد و آگاهی، تأثیرات دینی و مذهبی بر مبنای فهم و برداشت های متفاوت، رواج ها و سنت های قبیله‌ی و بومی در جامعه می شود.

روحیه و فرهنگ ملی بنا بر عوامل مختلفی چون: بی سوادی اکثریت جامعه، ناآگاهی از مسایل ملی، ناهمگونی های قومی و زبانی، ناپیوستگی های اجتماعی و زندگی مجزا در روستا ها و دره های نا مرتبط با هم، حضور و سکونت بدنه های اصلی و یا اکثریت اقوام افغانستان در کشورهای همسایه و تکوین و عینیت خوب نداشته است. روحیه و فکر وحدت ملی در افغانستان به آگاهی عمومی و خود جوش مبدل نشد. اگر آگاهی از روحیه ملی و وحدت ملی در سطح افکار عمومی سخن می رود، تنها در زمان وقوع هجوم خارجی بصورت عاطفی مورد بحث و توجه قرار می گیرد.

تأثیر ناگوار بی سوادی بروی جامعه بسته و ناهمگون قومی و زبانی، بینش اجتماعی مردم را بسته نگهداشت و نوعی از تعصب، تنگ نظری و انعطاف ناپذیری را گسترش داد. در نتیجه این وضع، شعور اجتماعی و سیاسی مردم انکشاف نیافته باقی ماند و جامعه در مرزهای بسیار محدود عنعنات و سنت های بومی گرفتار شد.

استبداد پذیری، بی تفاوتی در برابر پدیده های خوب و بد سیاسی و اجتماعی، اطاعت و انقیاد از حاکم و زمام دار بخشی دیگر از تبعات فرهنگی جامعه افغانستان است. حاکمیت مطلق العنان سلاطین و امیران در سده های طولانی به گونه نظام ارباب رعیتی در افغانستان، نوعی از فرهنگ ستم پذیری، بی اعتنایی در برابر عملکرد حاکمان، اقناع و تقدیرگرایی را بر ذهنیت مردم حاکم ساخت. حضور و غلبه این فرهنگ در اذهان و افکار عامه یکی از موانع در جهت تشکیل دولت-ملت و ایجاد جامعه شهروندی و ملت شهروند است.

5- تصویر ناروشن از ارزش ها و منافع مشترک ملی:

یکی از عوامل عدم تکوین دولت ملی مدرن و ایجاد ملت در افغانستان به تصویر غیر شفاف و ناروشن از ارزش های ملی و منافع مشترک ملی بر میگردد. ارزش ملی، ارزش های همگانی و یا جمعی هستند که نیازهای مشترک ساکنان یک کشور را در جهت پیشبرد حیات مشترک می سازند. ارزش های مشترک ملی، ارزش های فراتر از تمام ارزش هویت های قومی، قبیله ای، زبانی، دینی-مذهبی، سیاسی و اجتماعی شمرده می شوند. اما ارزش ها و منافع مشترک ملی در افغانستان تعریف نشده و توافق نیافته باقی مانده اند. تعدد گروه های قومی و زبانی، حیات مجزا و ناهمگون آنها، ماندن در قید و بست سنت های قبیله ای و قومی، مانعی در جهت معرفی و تثبیت ارزش و منافع ملی مشترک می شود. هویت ملی و ارزش های ملی را گروه های مختلف قومی بر مبنای علایق و منافع خود تعریف می کنند.

6- عامل زبانی:

تنوع و تعدد زبان در افغانستان یکی از چالش های بسیار مهم در ملت سازی و شکل گیری دولت-ملت است.

زبان مرز آدم ها را جدا می کند و نشان هویت آنها تلقی می شود. هرچند زبان چون هویت قومی و نژادی، هویت پایدار نیست و زبان یک امر اکتسابی می باشد، اما زبان در افغانستان که بیشتر با قومیت پیوند می یابد، به عنوان یک عنصر تأثیر گذار در ملت سازی و تشکیل دولت-ملت نقش دارد.

رابطه قومی با زبان به جدایی بیشتر سیاسی و اجتماعی انجامیده است. هرچند با رسمیت دو زبان پشتو و فارسی یا دری تلاش به عمل آمد تا از مشکل تعدد زبانی بر شکل گیری دولت مدرن ملی جلوگیری بعمل آید، اما برخورد سیاسی و تبعیض آمیز در این مورد به میزان این مشکل افزوده است.

7- عامل مذهبی:

مذهب نیز در افغانستان یکی از چالش های ملت سازی و تشکیل دولت مدرن ملی است. نه تنها از این زاویه که باورها و برداشت های مذهبی با مظاهر زندگی مدرن و مدرنیته در افغانستان ناساگاری ایجاد می کند، بلکه از این زاویه که نبود وحدت مذهبی، گسست اجتماعی را شدید و عمیق می سازد. هر چند اکثریت مردم افغانستان مسلمان سنی حنفی مذهب اند، اما اقلیت شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعلیه از ده تا پانزده و حتی بیست در صد، بخشی از جامعه افغانستان را تشکیل می دهند. اختلاف تاریخی دو فرقه سنی و شیعه در ملت سازی و شکل گیری دولت-ملت در افغانستان در مقاطع مختلف نقش منفی داشته است. اختلاف در باورها و برداشتهای مذهبی پیروان مذاهب مذکور آثار خود را با نوعی از بیگانگی و جدایی فرهنگی و اجتماعی پیوسته نشان داده است.

8- ساختار اجتماعی:

جامعه افغانستان از اقوام و قبایل مختلف با زبان های متفاوت و حتی مذاهب متعدد تشکیل یافته است. اقوام و قبایل در این کشور دارای سنت ها و رواج های مختلف و متفاوت هستند. هرچند برخی از نویسندگان و تحلیلگران، گروه قومی پشتون را در افغانستان بیشتر به عنوان جامعه قبیله پی می شناسند، اما بسیاری از گروه های دیگر قومی نیز در این کشور ساختار متفاوت قبیله پی دارند و دارای سنت های مختص به خود هستند. این ساختار در شرایط عقب ماندگی فکری و سطح بسیار پایین سواد و آگاهی به تشنت و تفرق بیشتر جامعه چه در سطح عام و چه در سطح خواص میان جامعه سیاسی و روشنفکری انجامیده است.

سنت و فرهنگ قبیله پی اقوام در تقابل و تعارض با هم قرار می گیرند و مانع تکوین فرهنگ ملی می شوند. سنت ها و رواج های اقوام، به رشد و گسترش تعصب و برتری جویی در اذهان جوامع قومی می انجامد. سنت ها و رواج های قبیله پی بیشتر بر احساسات و عواطفی که ریشه در تاریخ پیشین این جوامع دارد، استوار است. در چنین فرهنگ قبیله پی مجالی برای رشد شهروندی که لازمه شکل گیری دولت-ملت است، داده نمی شود. فرهنگ قبیله پی جامعه را سنتی و بسته نگه میدارد و از شهروند شدن جامعه که بر فردیت و قابلیت های فردی استوار است جلوگیری می کند. فرهنگ قبیله پی، نابرده باری را بجای کثری پذیری و تسامح

ترویج می کند و در اذهان گروه های مختلف قومی، تعصب و برتری جویی را می پروراند.

یکی از عواملی که ساختار پیچیده اجتماعی را از زاویه تعدد گروه های قومی در شکل گیری دولت ملی مدرن پیچیده تر می کند به جغرافیای سکونت اقوام در سرزمین افغانستان برمیگردد. تمرکز قومیت های مختلف با زبانهای متفاوت در مناطق معین، بر ناهمگرایی و ناهمگونی بیشتر می افزاید. حتی ساختار اجتماعی در شهر ها به خصوص شهر کابل پایتخت نیز ساختار قومی دارد. شهر عمدتاً به بخش های سکونت اقوام تبدیل شده است.

عضل دیگر ساختار اجتماعی افغانستان در مسیر دولت-ملت سازی به کندی بیش از حد تحول و تغییر در افکار و بینش جامعه است. تحول فکری و تغییر اجتماعی در افغانستان هیچگاه با تحولات فکری و اجتماعی حتی کشورهای همسایه قابل مقایسه نیست. در افغانستان علی رغم سی سال جنگ و مهاجرت های کتلوی و ملیونی، فردیت شکل نگرفت. جامعه همچنان جامعه توده پی باقی مانده است. اکثریت مردم هنوز در تصمیمات و فعالیت های سیاسی و اجتماعی خود دنبال کلان های قومی و قبیله پی خویش که هر چند ناشایست و حتی بی سواد هستند، می روند. شگفت آور این است که حتی روشنفکران و تحصیل یافتگانی که در جوامع مدرن غربی تحصیل و اقامت داشته اند وقتی به این جامعه بر می گردند، فردیت خویش را گم می کنند و بجای تأثیر گذاری بر جامعه و ایجاد تحول در اندیشه و سنت های محافظه کارانه، خود استحاله می شوند.

9- عامل قومی:

تنوع و تکثر قومی در افغانستان که با تعدد زبانی همراه است، شکل گیری دولت مدرن ملی را بیشتر از پیش چالش آفرین و پیچیده می سازد.

آیا میتوان با مشارکت اقوام در قدرت سیاسی، دولت ملی و مدرن ساخت؟ با توجه به تعریف ملت به عنوان اندیشه سیاسی، مشارکت بر مبنای هویت قومی در قدرت سیاسی آنهم بصورت درصدی های از قبل تعیین شده، با تشکیل دولت ملی مدرن متعارض است. آیا تلفیق این دو که هم مشارکت قومی محقق شود و هم جامعه و دولت بسوی شهروندی پیش برود، و به دولت ملی و مدرن بیانجامد، ممکن است؟

قومیت ریشه عمیق در سیاست افغانستان دارد. عنصر قومیت پیوسته از عناصر تعیین کننده و بسیار تأثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی افغانستان است. رقابت ها و تعارضات سیاسی پیوسته بر محور قومیت شکل گرفته و مشروعیت سیاسی حتی اکنون و در دوران پسا طالبان در میان سیاستمداران و نخبگان تحصیل یافته از قومیت ریشه می گیرد.

در حالی که پذیرش کثرت گرایی قومی در جوامع کثیرالاقوام همیشه سیاست دولت های مدرن و ملی را تشکیل می دهد، اما در افغانستان، بسیاری از دولت ها و زمام داران معاصر، بجای سیاست کثرت گرایی و کثرت پذیری قومی، سیاست مشابه یا یکسان سازی را مورد توجه قرار داده اند. این سیاست به ویژه در زمان

صدارت سردار محمدهاشم خان(1935)رویدست گرفته شد و یکی از گام های این یکسان سازی، تعویض زبان تعلیم و تحصیل در تمام مکاتب افغانستان از دو زبان پشتو و فارسی به زبان پشتو و تدریس اجباری این زبان برای شاگردان مناطق غیر پشتو زبان بود؛ هر چند این روش که ده سال ادامه یافت پس از ناکامی آن در صدارت شاه محمود تغییر یافت و زبان تعلیم و تدریس دوباره دو زبانه شد. یکی از چالش های ناشی از تنوع قومی در افغانستان بر سر ملت سازی و تشکیل دولت-ملت، بهره گیری رهبران گروه های سیاسی از این تنوع است. قومی بودن سیاست در افغانستان، پیوسته این رهبران سیاسی را به استفاده ابزاری از قومیت می کشاند. آنها سعی در تداوم قومی بودن سیاست می کنند تا به عنوان رهبر قومی از آن استفاده کنند و قوم را منبع مشروعیت و قدرت بسازند. بنا بر این، قومی شدن سیاست در افغانستان مانع و چالش عمده در مسیر دولت-ملت سازی است. حتی اگر اندیشه های ناسیونالیستی در افغانستان میان عناصر و حلقه های مختلف سیاسی و اجتماعی وجود داشته، ناسیونالیزم قومی یا ناسیونالیزم قومگرا است نه ناسیونالیزم ملی.

10- عوامل اقتصادی:

فقر اقتصادی و ناتوانی های عمیق در بنیاد اقتصادی از موانع جدی دولت-ملت سازی در افغانستان است. فقر اقتصادی و کمبود هزینه های مالی دولت ناشی از این فقر، دولت های افغانستان را در وابستگی دائمی به کمک های خارجی می کشاند و قطع این کمک ها پیوسته به فروپاشی دولت منجر می شود. در اوایل قرن نوزدهم که دولت درانی یا ابدالی متدرجاً در اثر نفوذ و سلطه فزاینده بریتانیا به شبه قاره هند، عواید خود را در شبه قاره از دست داد و منازعه متداوم درونی قدرت میان سدوزایی ها و محمدزایی ها و سپس میان زمام داران و امیرزادگان محمدزایی ادامه یافت، دولت و دولتمداران برای تأمین هزینه های دولتی در وابستگی فزاینده به مساعدت خارجی کشانده شدند. این وابستگی پس از دوبار لشکرکشی و جنگ بریتانیا علی رغم آنکه انگلیس ها در این جنگ ها شکست خوردند، عمیق تر شد. امیرعبدالرحمن خان که در پایان جنگ دوم افغانستان و انگلیس ها با توافق آنها به سلطنت دست یافت، با مساعدت مالی و نظامی آنها هر چند در ازای محرومیت از استقلال سیاسی به سلطنت ادامه داد. سلطنت پسرش امیر حبیب الله نیز به این کمک ها وابسته بود. وقتی امان الله خان در سال 1919 اعلان استقلال کرد، از کمک های بریتانیا محروم شد. شاه امان الله در نبود کمک های مالی و نظامی خارجی نتوانست اصلاحات خود را به انجام برساند و بر شورش های داخلی غلبه حاصل کند. دولت او فروپاشید. 9 ماه بعد، محمدنادر خان به کمک مالی و نظامی بریتانیا سلطنت را بدست آورد و سپس در نیم قرن حکومت خانواده او تا 1978، دوام دولت و نهاد های نظامی و امنیتی آن به کمک خارجی که بیشتر مشمول کمک اتحاد شوروی می گردید، وابسته شد. نتیجه این وابستگی، انجام دو کودتای نظامی سال 1973 و 1978 از سوی هواداران

شوروی بود. حزب دموکراتیک خلق در دومین کودتای نظامی قدرت سیاسی را تصاحب کرد. دولت حزب مذکور طی چهارده سال حضور خود در حاکمیت افغانستان که با کمک مستقیم و غیرمستقیم نظامی و مالی اتحاد شوروی پیشین مجال دوام یافت، بزرگترین و مجهزترین ارتش را بوجود آورد. اما وقتی کمک های روسیه پس از فروپاشی شوروی قطع شد، دولت در کابل فرو پاشید و تمام نهاد ها و هست و بود آن به تاراج رفت.

دولت های مجاهدین و طالبان که پس از آن بوجود آمدند هیچ توفیقی در تأمین هزینه های دولت از منابع داخلی نداشتند. جانشین حکومت طالبان که دولت بریاست حامد کرزی شد، طی سیزده سال اخیر حتی بیشتر از تمام دوره های پیشین در وابستگی به کمک مالی و نظامی خارجی فرو رفت. هیچ نشانی از اینکه دولت به ریاست محمداشرف غنی این چالش را پشت سر بگذارد و هزینه های دولت را از عواید داخلی تأمین کند، به چشم نمی خورد.

فقر اقتصادی بر جامعه نیز تأثیر بس ناگواری دارد. توان و مجال رسیدن به مسایل ملی و اجتماعی را از عام مردم می گیرد. علاقه و دلبستگی مردم در مشارکت به فعالیت های سیاسی و حتی اجتماعی که بخشی از الزامات دولت-ملت سازی است، در اوضاع و فضای فقر آنهم فقر مشدد که پیوسته جامعه افغانستان را در خود فرو برده است، ایجاد نمی شود. این وضعیت، بی اعتمادی را هم در میان جامعه و هم در میان دولت و مردم بوجود می آورد. مردم در شرایط ناگوار تنگدستی و فقر نمی توانند به قدرت تغییر در زندگی دسترسی پیدا کنند.

11- موقعیت جغرافیایی:

ساختار فزیک و جغرافیایی افغانستان یکی دیگر از عوامل ضعف و شکست تکوین و قوام دولت های مدرن ملی و تشکیل دولت-ملت در افغانستان است. چالش های ساختار جغرافیایی افغانستان در دولت-ملت سازی به ابعاد و نکات مختلف بر میگردد.

از بُعد خارجی که افغانستان به عنوان کشور حایل میان دو قدرت استعماری روسیه تزاری و سپس روسیه بلشویکی و استعمار بریتانیا و سپس ایالات متحده آمریکا، پیوسته میدان بازی و رقابت آنها قرار گرفت. همراهی کشورهای متحد منطقه ای قدرت های رقیب بین المللی در بازی و رقابت بر سر افغانستان به پیچیدگی بازی های این رقابت افزوده است. تأثیر و پیامد منفی رقابت ها بر سر افغانستان، در بی ثباتی سیاسی قابل مطالعه است؛ در حالی که ثبات سیاسی از عناصر اصلی دولت-ملت سازی محسوب می شود.

ساختار جغرافیایی افغانستان از بُعد داخلی نیز برای دولت-ملت سازی جالش زا و دشوار آفرین است. موقعیت کوهستانی و پراگندگی جمعیت کشور در میان دره های کوهستانها و زندگی روستایی و جدا ازهم، پدیده تشکیل ملت را در افغانستان بیشتر از بیش غیر قابل دسترس می نمایاند.